

# دیدگاه ملاصدرا در مورد حیوانات

دکتر رضا داوری اردکانی

آیا حیوان و انسان را دو ماهیت معین، مشخص و مستقل از هم می دانیم، یا آنها را در یک ترتیب طولی که درجه و شدت وجودی شان تفاوت دارد، در نظر می گیریم؟ اثر دکتر داوری در این جستار کوتاه در توضیح این مقوله است.

چنان که می دانید ملاصدرا معتقد به وحدت تشکیکی وجود و حرکت جوهری است. در منطق و به حکم منطق، موجودات را از هم جدا و طبقه بندی می کنیم و این طبقه بندی ها را کمابیش همه می پذیریم. چرا که در بحث تفصیلی مسایل، این طبقه بندی ها ضرورت دارد. از طبقه بندی های شایع و مقبول، طبقه بندی موجودات به جماد و نبات و حیوان است و بعد حیوان و انسان از هم جدا می شوند. البته این جداسازی به همان آسانی که جماد را از نبات جدا می کنیم، نیست زیرا انسان نیز حیوان است.

هنر بزرگ ملاصدرا این بود که در عین حال که مرزهای منطق را نگه می دارد، در بحث و نظر گاهی مرزهای مرسوم را برمی دارد. چنان که می دانید یکی از نظرهای ملاصدرا، اصالت وجود است. اصالت وجود در برابر اصالت ماهیت قرار دارد. اصالت ماهیت مقتضی آن است که موجودات جدا و مستقل از هم باشند و هر موجودی در مرتبه خود ثابت و معین باشد، اما لازمه نظر ملاصدرا که قائل به حرکت جوهری و وحدت تشکیکی وجود است، برداشته شدن مرز ماهوی میان موجودات است. موجود واحد است و هر چه هست، همه مراتب یک وجودند و پیداست که مراتب عالی و دانی دارند. ملاصدرا کثرت را نمی پذیرد. در نظر او کثرت اعتباری است. اگر این نظر را بر انسان و حیوان تطبیق کنیم، باید بپذیریم که انسان و حیوان هم در سلسله وجود یا در هرم وجود صاحب مرتبه ای هستند و هر کدام جایی دارند. به بیان دیگر عرض کنم، در فلسفه ملاصدرا دو قوس را در نظر بگیرید، یکی قوس نزول که در آن موجودات به ترتیب پدید می آیند، در این قوس، سیر از مجرد به سمت مادی شدن است و به آخر راه که می رسند، باز سیر دیگری آغاز می شود که سیر صعودی در قوس صعودی است. همان راهی که از بالا به پایین پیموده شده بود، یکبار دیگر از پایین به بالا می رود (البته به صورت دیگر و به معنای دیگر، نه اینکه همان سیری که ابتدا بوده است، عیناً تکرار شود).

در این سیر انسان و حیوان از هم جدا نیستند. انسان بالاتر از حیوان است، زیرا که انسان صاحب نفس ناطقه است و حیوان نفس ناطقه ندارد. اما این

چنین نیست که نفس ناطقه جوهری باشد برای خودش و نفس حیوانی هم جوهری باشد بی ارتباط با این نفس ناطقه.

مطلب دیگری بگویم که به درک مطلب کمک می کند، متقدمان معتقد بودند و بعضی از متجددان نیز بر این اعتقادند که موجودات، مرکب از صورت و ماده اند. هگل هم حتی در مورد تاریخ چنین نظری دارد. قبل از ملاصدرا، ابن سینا یا لااقل ابن سینای مشائی معتقد بود که در تبدیل موجودات، یک صورت خلع می شود و صورت دیگری می آید. مثلاً صورت حیوانی، جدا می شود تا صورت انسانی بیاید و انسان، موجود شود یا صورت نباتی می رود و صورت حیوانی می آید. در نظر ملاصدرا صورتهای نمی روند، صورت ها پشت سر هم می آیند، یعنی صورت بر صورت و ماده اضافه می شود. هر موجودی در تحقق خودش مرکب است از صورت و ماده. صورت های تازه که می آیند، صورت های قبلی را خلع نمی کنند که جای آن را بگیرند، بلکه کل موجود را به ماده تبدیل می کنند تا صورت جدید برای این صورت و ماده سابق صورت شود. اگر این معنی را در مورد حیوان در نظر بگیرند، معلوم می شود که نفس حیوانی خلع نمی شود تا نفس انسانی به آن اضافه بشود. نفس حیوانی می ماند و نفس ناطقه انسانی صورت می شود برای انسانیت و مایه کمال حیوان می شود. ملاصدرا به یک نوع تکامل قائل است منتهی این تکامل، تکامل خطی در سیر زمان و تاریخ نیست. وقتی از تکامل موجودات سخن به میان می آید، مراد از تکامل خطی در سیر تاریخ است. ملاصدرا از تاریخ حرفی نمی زند. این تکامل از پایین به بالا و به اصطلاح تکامل طولی است. یعنی در مرتبه وجود، موجود تکامل پیدا می کند. وقتی از تکامل می گوئیم معمولاً احتیاط می کنیم و تکامل نمی گوئیم زیرا ترانسفورمیسم (transformism) را نمی توان تکامل ترجمه کرد ولی به هر حال در زبان ما ترانسفورمیسم به تکامل ترجمه شده است. در نظر ملاصدرا، ترانسفورمیسم نیست بلکه جوهر تحول پیدا می کند نه اینکه صورت ظاهر، تغییر کند. شاید سابقه این نظر را بشود در جاهایی پیدا کرد. آقای دکتر تاج بخش در کتاب خودش از تناسخ به تفصیل

بحث کرده اند. این بحث تناسخ بحث بسیار مهمی است. ما هیچ کدام لااقل از نظر اعتقادی تناسخ را نمی پذیریم اما در بحث تناسخ نکاتی هست که باید به آن توجه شود و اینطور نیست که فقط هندی ها به آن معتقد باشند. بسیاری از اطباء ما درباره اش بحث کرده اند و موافق هم نبوده اند اما نکات مهمی در آن بوده است. یکی از این نکات که ملاصدرا هم می توانسته است از آن استفاده کند، در آثار رازی آمده است و حتی اگر ملاصدرا هم از آن استفاده نکرده باشد، شاید به آن نظر داشته باشد یعنی لااقل قرابتی بین نظر رازی و نظر ملاصدرا در مورد انسان و حیوان وجود دارد.

مطلب از این قرار است که آیا حیوان و انسان را دو ماهیت معین و مشخص و مستقل از هم می دانیم یا این که اینها را در یک ترتیب طولی که درجه و شدت وجودی شان تفاوت دارد، در نظر می گیریم؟ در نظر ملاصدرا، چنین جدایی و استقلال نیست. البته ملاصدرا به معنایی که متداول است، انسان را حیوان نمی داند. او انسان را حیوان به معنی زنده می داند. ما معمولاً یک بار اخلاقی به کلمات می دهیم و این نقص زبان نیست. اگر لفظ، لفظ خشکی بود که همیشه و همواره یکسان به یک چیز اطلاق می شد، زبان، زبان نبود یا لااقل ما زبان شعر نداشتیم. ملاصدرا نظرش این است که اگر به تعبیر مرحوم آقای دکتر حائری، هرم هستی را در نظر بگیریم، پایین هرم بزرگتر و محسوس تر و دیدنی تر و فهمیدنی تر است و هر چه به طرف بالا می رویم، ترکیب و کثافت کمتر و تجرد و لطافت بیشتر می شود. انسان و حیوان را هم در این هرم باید دید. حیوان در مرتبه ای از این هرم قرار دارد و بلافاصله بعد از آن بدون فصل و جدایی و گسیختگی، مرتبه انسان است. همه موجودات یکی هستند. وحدت تشکیکی دارد. یعنی در مرتبه وجود شدیدتر است و در یکی ضعیف است. همه وجودند، همه موجودند. حیوان، واجد یک درجه وجودی است و انسان درجه بالاتری دارد و نکته دیگر اینکه فلاسفه جامع علم و حکمت و گاهی به دقائق طبی و فیزیولوژیک انسان و حیوانات هم پرداخته اند و شاید وجه اش این باشد که فیلسوف های ما پزشک و پزشکان ما فیلسوف بوده اند. اگر اشتباه نکنم فیض کاشانی کتابی دارد راجع به اسب (وصف الخیل) و در آنجا مطالب وصفی و توضیحی مفیدی آورده است. حاصل سخن این که در آثار فیلسوفان ما، نفس حیوانی به تفصیل مورد بحث قرار گرفته و در حوزه حکمت متعالیه ملاصدرا، اختلاف میان نفس حیوان و انسان اختلاف تشکیکی و درجاتی است، هر چند که شدت این تشکیک بسیار است و استعداد وجود آدمی را هیچ موجودی اعم از فرشته و حیوان ندارد.